

هو العليم

بررسی روایات «لا جبر و لا تفویض» (۱)

سلسله دروس خارج اصول فقه - فی البداء و الجبر و
الاختیار و القضاء و القدر - جلسہ صدوبیست و پنجم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

[یکی از مطالب در این باب] از ائمه علیهم السّلام و همین طور در لسان اهل تحقیق این روایت معروف **«لَا جَبْرَ وَ لَا تَفْوِیْضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ»**^۱ است.

البته این روایت به اشکال و انحاء مختلفی از ائمه علیهم السّلام نقل شده است. از امیرالمؤمنین علیهم السّلام روایت شده است از امام صادق و امام رضا و موسی بن جعفر علیهم السّلام روایت شده است و هر کدام بیانی مشابه دارند؛ بعضی ها شرح بیشتر و بعضی ها کمتر دارند.

مراتب روایات، بر اساس مراتب معرفتی

افراد

قبل از بیان این روایت باید این مطلب را عرض

^۱ الکافی، ج ۱، کتاب التّوْحید، بابُ الْجَبْرِ وَالْقَدَرِ وَالْأَمْرِ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ، ص ۱۶۰، ح ۱۳.

کنیم که یک مسئله بسیار مهمی در باب اخبار است و آن نحوه تکلم حضرات معصومین با افراد مختلفه بر حسب مراتب مختلفه است و ما این مطلب را در خیلی از موارد مشاهده می‌کنیم. وقتی که افراد مختلف خدمت معصومین می‌رسیدند و مسائل گوناگون و مختلفی را مطرح می‌کردند، این مسائل بر حسب مراتب ادراک آنها بوده است و جواب حضرات هم بر حسب مراتب ادراک بوده است.

مثلاً در علل [الشرايع] راجع به علت جهر به صلاة صبح و اخفات صلاة ظهر حضرت می‌فرماید که صلاة صبح باید جهراً خوانده شود چون شخص نمی‌بیند و هوا تاریک و مُظْلَم است و نور وجود ندارد ممکن است شخص در حال سجده باشد و شخصی حرکت کند و او را نبیند و قدم بر رأس یا پا و دست او بگذارد.^۱ مشخص است که امام علیه‌السّلام نمی‌خواهد این مطلب را بفرماید؛ چون شخص بیش از این ادراک نمی‌کند و خلاصه نمی‌فهمد و حضرت نمی‌توانند آن خصوصیات

^۱ علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۲۳، با قدری اختلاف.

واقعی و حقیقی و آن مصالح نفس‌الأمریة جهر و اخفات را بگویند که نماز صبح خصوصیتش چهاراً است و چرا چهاراً است، لابد به خاطر مطالبی که در آن عوالم ملکوت و اینها هست و ارتباط بین ملک و ملکوت و نحوه صعود ملائکه و بردن این صلاة، اقتضای جهر را می‌کند و همین‌طور ممکن است ارتباطی که بین ظلمت و صلاة باشد، اینها همه مطالبی هست که ممکن است ما اطلاع نداشته باشیم که یک نحوه ارتباطی بین عالم ملک و ملکوت اقتضاء بکند که صلاة صبح یا صلاة مغرب و عشاء که در هنگام ظلمت لیل خوانده می‌شود باید چهاراً باشد. چون راوی نمی‌تواند اینها را بفهمد لذا امام علیه‌السّلام این حقیقت را به این صورت و به این کیفیت بیان می‌کند و این یک مسئله بسیار مهمی است که ما در باب جمع بین اخبار باید متوجه این نکته باشیم؛ چون امام علیه‌السّلام در مصدر تشریع است یا در مصدر تبیین و تفسیر احکام است و باید با هر شخصی براساس همان شخص صحبت و تکلم کند.

همان‌طور که از بزرگان و علماء ما این سیره را

می بینیم و این یک سیره منطقی و علمی است: «**نحن**

مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ

عُقُولِهِمْ»^۱ همین طور امام علیه السلام در روایاتی که

برای افراد بیان می کند، این روایات برای آن دسته از

افراد است که دارای رتبه خاصی هستند. چطور

اینکه روایات دیگری را نقل می کند، برای افراد

دیگری که آنها دارای رتبه بالاتری هستند؛ و

همین طور روایاتی و مطالبی را برای اصحاب سرّ نقل

می کند و آنها را متعهد و ملزم می کند که اینها را برای

کسی نقل نکنند. ببینید مراتب چقدر تفاوت دارد.

یک روایتی را نقل می کند یعنی مطلبی را می فرماید

در این حدّ، یک مطلبی را می فرماید در حدّ متوسط،

و یک مطلب را در حد عالی به نحو اینکه، با قسم های

غلاظ و شداد شخص را ملتزم به عدم افشای این

اسرار می کند یا اینکه فرض کنید که در این روایتی

که دارد در هنگام احتضار خمسه طّیبه بر محضر

حاضر می شوند، حضرت به راوی می فرماید که این

^۱ الکافی، ج ۸، کتاب الرّوضة، ص ۲۶۸، ۳۹۴.

مطلب را در جایی نقل نکند^۱ مگر فردی که مورد اعتماد و ثقه باشد و آن آمده است و نقل کرده است و این مطالب الآن در کتب موجود است دیگر همه می بینند! خب اینکه حضرت می گویند: «نقل نکن» یعنی حتی ننویس، البته خب اگر اینها نوشته نمی شد به دست ما نمی رسید. از یک طرف حضرت می فرمایند که نقل نکن از یک طرف در کتاب کافی وجود دارد و همه دارند می بینند! خب جمع بین این مسئله چطوری می شود؟! حالا خیلی از روایات دیگر هست که تأکید بر حفظش هست و در اینها وجود دارد و چقدر روایاتی وجود داشته است که فرض کنید حضرت به محمد بن ابی عمیر یا محمد بن مسلم که از اصحاب سرّ بوده است یا به جابر بن یزید جُعفی و امثال ذلک می فرمودند؛ و اینها همه از دسترس ما دور است و بعید است و اینها همه از بین رفته است و مورد نسیان قرار گرفته است.

بنابراین آنچه که برای یک طالب و برای صاحب

^۱ الکافی، ج ۳، کتاب الجنائز، باب أن المؤمن لا یکره علی قبض روحه، ص ۱۲۷، ح ۲؛ بحار الأنوار، ج ۶، أبواب الموت و ما یلحقه إلی وقت البعث و النشور، باب ۷، ص ۱۹۶، ح ۱۴۹، با قدری اختلاف.

اطلاع و محقق و مدقق در اخبار مهم است، این است که روایاتی که از ائمه علیهم السلام نقل می شود را بداند؛ حضرت این روایت را در چه موقعیتی و در چه موقعی و با چه سائلی و در چه مرتبه ای از او، فرموده اند. این مسئله بسیار مهم است.

نفی جبر و نفی تفویض، موجب شرک و کفر

آن وقت یکی از آن روایاتی که با انحاء مختلف بیان شده است این روایت معروف **«لَا جَبَرَ وَ لَا تَفْوِیضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ»** است. این روایت با بیانی که ما قبلاً نسبت به مسئله جبر و تفویض داشتیم معنایش روشن می شود، و معنای این روایت با این مسئله و با این حقیقت تبیین می شود، که مسئله نفی جبر و نفی تفویض، هر دوی اینها موجب شرک و کفر خواهد بود، و اما عدم جبر به لحاظ وجود اختیار و انتساب این اختیار مباحثتاً به فاعل که این با این نفی جبر می شود و این با ادراک حقیقی ما منافات دارد. اگر ما این مطلب را از خود منتفی بدانیم سدّ باب علم کرده ایم نسبت به خود، به جهت اینکه ما خود را و وجود خود را دارای اختیار

می بینیم، همان طوری که دارای عقل و شعور و علم می بینیم. یعنی همان طوری که علم و شعور ما، یک حقیقت عینیۀ خارجیۀ است و به واسطۀ این علم و شعور قضایا و مسائل و حقایق را ادراک می کنیم، همین طور به واسطۀ اختیار، این مسئلۀ را در وجود خود متحقق می کنیم، یعنی این علم ما را به حجّیت این اختیار و صدق اختیار و صحت اختیار در نفس می رساند. دیگر ما نمی توانیم سلب اختیار از او کنیم یا منتسب به او کنیم. اگر سلب اختیار کنیم سدّ باب علم در اصل می شود و هو باطل.

و همین طور طبق آنچه که عرض شد تفویضی وجود ندارد چون تفویض عبارت است از سلب اختیار از مَفوّض و اعطاء اختیار به شخصی که در قبال مَفوّض قرار دارد. یعنی مَفوّض از خود سلب اختیار می کند، اختیار را واگذار می کند. واگذاری اختیار یعنی عدم اراده و مشیّت حق در قبال اشیاء؛ به عبارت دیگر خداوند متعال هیچ گونه اراده ای در وجود و عدم وجود اوامر و نواهی ندارد بلکه نگاه می کند به میل این شخص است؛ آیا این شخص این عمل را انجام می دهد یا انجام نمی دهد، من هیچ گونه

اراده‌ای نسبت به این مسئله ندارم.

این مطلب علاوه بر اینکه برهاناً باطل است، با توجه به تجربه شخصی افراد در طول زندگی هم منافات دارد. افراد در طول زندگی می‌بینند اصلاً بعضی‌ها هستند به‌طور کلی به‌هیچ‌وجه اراده کاری را نکرده‌اند. این‌همه توفیقاتی که برای افراد پیدا می‌شود مگر این توفیقات به‌دست افراد بوده است؟! این‌همه مسائل غیر عادی که برای افراد پیدا می‌شود مگر اینها به‌دست افراد بوده است؟! اینها کجا به‌دست افراد بوده است؟! این مسائل غیر عادی این توفیقات تمام اینها چیست؟! علاوه بر آن، از کلمات ائمه علیهم‌السلام خلاف این مسئله هم ثابت می‌شود؛ این جنبه عقلی قضیه و تجربی قضیه است. از نقطه نظر نقلی هم خلاف این 'إلی ما شاء الله' [وجود دارد]؛ امام علی علیه‌السلام می‌فرماید:

إلهی إن لم تَبْتَدِئْنِي الرَّحْمَةُ مِنْكَ بِحُسْنِ التَّوْفِيقِ، فَمَنْ السَّالِكُ بِي إِلَيْكَ فِي وَاضِحِ الطَّرِيقِ.^۱

یا مثلاً فرض کنید حضرت سجاد علیه‌السلام در

^۱ زاد المعاد، ج ۱، ص ۳۸۶ [دعاء الصباح من كلام مولانا أمير المؤمنين عليه السلام].

آن دعا می فرماید: «و یَقِيناً تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي»^۱ این
 مباشرت حضرت حق را همراه با یقین در قلب،
 تقاضا و طلب می کند، یعنی [با] خود نفس پروردگار
 و ذات و مشیّت او مباشرت در قلب داشته باشیم و
 إلیٰ ما شاء الله از مقولاتی که در این زمینه آمده است و
 ما به اینها اشاره می کنیم.

بنابراین مسئله تفویض هم - همان طوری که قبلاً
 برهان بر بطلانش اقامه شد - به طور کلی باطل است.

معنای «أمر بین الأمرین»

حالا آمدیم سراغ این مطلب که پس «أمر بین
 الأمرین» چیست؟! «أمر بین الأمرین» که
 می فرماید: «لَا جَبَرَ وَ لَا تَفْوِضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ
 أَمْرَيْنِ» عبارت است از همان مقام وحدت، وحدت
 حقّه و توحید بالصرافه وجود حق، و آن توحید
 بالصرافه، هم در جهت تکوین و هم در جهت تشریع
 حقیقت عینیّه خارجیه دارد. یعنی آن توحید، نفی هر
 غیریتی را از ذات خود می کند، و نفی هر غیریتی را
 از وصف صفات خود می کند، و نفی هر غیریتی را

^۱ إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۲۳۴.

از افعال خود می‌کند. و اینجا است که مسئله توحید صفاتی و افعالی مطرح است و به تبع اینها توحید ذاتی و به اولویت، توحید ذاتی در اینجا مطرح است این مسئله «**أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ**» است. مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - قضیه «**أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ**» در روایت «**لَا جَبَرَ وَ لَا تَفْوِضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ**» را در معاد شناسی فرموده‌اند.^۱ روایتی از امام رضا علیه السلام هست که فرق بین «ما» و «بما» را [بیان می‌کنند].^۲

تلمیذ: در توحید علمی و عینی هم هست.

استاد: بله در توحید علمی و عینی هم هست^۳ حالا اینها را عرض می‌کنیم، هنوز به آنجا نرسیده‌ایم. در آنجا این مسئله توحید ذاتی و صفاتی و افعالی مورد بحث قرار گرفته است، اتفاقاً به نحوی ایشان

^۱ معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۲۶۴ - ۲۷۹.

^۲ معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۲۸۸:

«در روایت یونس، حضرت رضا علیه السلام به او فرمودند: بگو: ما شاء الله و نگو: بما شاء الله. نفس آنچه خدا بخواهد می‌شود، نه به واسطه آن چیزی که خدا بخواهد. یعنی نفی واسطه کن! واسطه شرک است، بوی استقلال هر جا به مشام رسد شرک است، و شرک غلط است.»

^۳ توحید علمی و عینی، ص ۲۶۵ - ۲۷۷.

جلو آمده‌اند که جای هیچ مطلبی را باقی نمی‌گذارند، یعنی بدون اینکه اسمی از مسئله وحدت وجود بیاورند، این مطلب را بر این آقایان تحمیل کرده‌اند خودشان هم نمی‌فهمند که از چه موقعیتی آمدند! آن موقع که من آن را مطالعه نکردم؛ ولی آن موقع که اینها مخطوط بود من اینها را خواندم و به ایشان گفتم:

آقا چنان کلاهی بر سر این آخوندها گذاشته‌اید بدون اینکه اصلاً خودشان بفهمند که این قضیه چه تبعاتی دارد!

خندیدند گفتند که همین‌طور است! یَفْرَوْنَ منه فرارهم من المجذوم! فرار می‌کنند! این مطلب در آنجا هست. پس مسئله «أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ» در اینجا همان مسئله ادراک توحید حق کما هی هی است.

ادراک حقیقی مسئله «أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ»، تنها از

راه شهود

البته این با مقام علم و مقام ادراک عقلی سازگاری دارد، ما نمی‌گوییم ندارد، اما به غایت مشکل و صعب است، و تنها راه منحصر به فرد ادراک، ادراک واقعی و حقیقی و عذبیّت مطلب و

حلاوت تحقّق این معانی در نفس انسان این فقط حلاوتش با ادراک شهودی هست که انسان این حقیقت توحید را ادراک می کند.

روایات در اینجا زیاد است که در این جلسه یک مقداری اش را فقط از باب اطلاع و آشنایی به کیفیت و اینها عرض می کنم. البته رفقا این روایات باب جبر و لا تفویض را مطالعه کنند و این در جلد چهارم و در جلد پنجم بحار است، و در موارد مختلفی هست؛ یکی صفحه ۱۹۷:

قال الصادق عليه السلام: لا جبرَ و لا تفويضَ بل أمرٌ بينَ أمرين^۱.

در این جلسه فقط این معانی را مرور می کنیم تا بعد به مفاد اینها برسیم.

روایت امام رضا علیه السلام درباره معنای

لا جبرَ و لا تفويضَ بل أمرٌ بينَ أمرين

یک روایت دیگر جلد پنجم و صفحه یازده

است:

تَمِيمُ الْقُرَشِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ يَزِيدَ بْنِ عُمَيْرٍ بْنِ مُعَاوِيَةَ الشَّامِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَرَوْ فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ رَوَى لَنَا عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: لَا جَبَرَ وَ لَا تَفْوِیضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ، فَمَا مَعْنَاهُ؟

[از امام صادق علیه السلام حدیثی برای ما نقل

شده که آن حضرت فرموده: «نه جبر است، نه

^۱ بحار الأنوار، ج ۴، أبواب أسمائه تعالى و حقائقها و صفاتها و معانيها، باب عدد أسماء الله تعالى و فضل إحصائها و شرحها، ص ۱۹۷.

تفویض، بلکه چیزی است بین دو امر» معنای این

حدیث چیست؟]

فقال: مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ أفعالنا ثُمَّ يُعَذِّبُنَا عَلَيْهَا فَقَدْ قَالَ بِالْجَبْرِ.

[فرمود: هر کسی گمان می کند که خداوند

کارهای ما را انجام می دهد و سپس به خاطر آنها

ما را عذاب می کند قائل به جبر شده است.]

«مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ أفعالنا؛ خداوند افعال ما

را خلق می کند» در این دقت بشود؛ در اینجا انتساب

فعل به ما منتفی شده است؛ یعنی تمام اشکال بر سر

این است و افرادی که به این روایات تمسک کرده اند

و آن مبانی غیر حقیقی خود را مبتنی بر این روایات

کرده اند از این نکته غافل اند که این روایت دارد

جهت انتساب به ما را نفی می کند. می گوید: «مَنْ

زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ أفعالنا ثُمَّ يُعَذِّبُنَا؛ اگر کسی گمان

می کند ما هیچ نقشی در این فعل نداریم، او فعل را

خلق کرده است بعد عذاب می کند». مثل یک ماشین

کوکی و یک عروسک که کوکش می کنند و شروع به

حرکت کردن می کند؛ الآن ما ایجاد فعل در این

عروسک کردیم و این هیچ گونه نقشی ندارد. پس

این در اینجا یک مجسمه ای بیش نیست و یک هیئت

و بدنی بیش نیست و هیچ اختیاری ندارد و فاعل

دیگری است و فعل هم از طرف دیگر است.

«ثُمَّ يُعَذِّبُنَا عَلَيْهَا فَقَدْ قَالَ بِالْجَبْرِ» این «بالجبر»

است؛ خب این معنای صحیحی است.

وَمَنْ رَعَى أَنْ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فَوَّضَ أَمْرَ الْخَلْقِ وَالرِّزْقِ إِلَى حُجَّجِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَقَدْ قَالَ بِالتَّفْوِیْضِ.

کسی که خیال می‌کند که خداوند متعال امر خلق و رزق را تفویض کرده است، قائل به تفویض است.

البته در اینجا مثل اینکه صحیح «إِلَى حُجَّةٍ» است

یا «إِلَى حُجَّجِهِ» باشد. یعنی خداوند متعال امر خلق را تفویض کرده است به حجج او که همان ائمه علیهم‌السّلام باشند که آنها رزق بدهند، آنها خلق کنند، آنها امر و نهی انجام بدهند. این مسئله، مسئله تفویض است.

«فَوَّضَ أَمْرَ الْخَلْقِ وَالرِّزْقِ إِلَى حُجَّجِهِ» یعنی

سلب اختیار از او و تفویض اختیار به حججش.

قائلین به تفویض فقط اینها هم نیستند؛ حالا در

اینجا این طور است، چون بعضی از قائلین به تفویض که آنها مقدّر هستند اینها افرادی هستند که [می‌گویند:] خداوند اصلاً اختیار خود را به عباد تفویض کرده است، نه اینکه این اختصاص به حجج

دارد.

در روایت امام رضا علیه السلام این در اینجا
حجج است.

فَالْقَائِلُ بِالْجَبْرِ كَافِرٌ وَ الْقَائِلُ بِالتَّفْوِیْضِ مُشْرِكٌ.

قائل بالجبر کافر است و قائل به تفویض هم
مشرک است.

به خاطر اینکه روی حق را در اینجا پوشانده است
و کفر انتساب فعل را به مباشر که مکلف است نموده
است و که قائل به تفویض هم مشرک است چون در
مقابل خداوند متعال فاعل مختاری را تقدیر کرده
است. پس این هم مشرک است.

فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! فَمَا أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ؟!

[عرض کردم: یا ابن رسول الله، چیزی بین دو
امر یعنی چه؟!] معنایش چیست؟!]

فَقَالَ: «وُجُودُ السَّبِيلِ إِلَى إِيْتَانٍ مَا أَمْرٌ بِهِ وَ تَرْكُ مَا نُهَوَّا عَنْهُ».

[فرمود: یعنی راه باز است که آنچه را خدا دستور
داده انجام دهند، و آنچه را نهی فرموده ترک
کند.]

راه قرار داده شده است راه همان جنبه اختیار
انسان است؛ آن اختیار همان راه است. راه «إِيْتَانٍ مَا
أَمْرُوا بِهِ وَ تَرَكَ مَا نُهَوَّا عَنْهُ» است.

فَقُلْتُ لَهُ: فَهَلْ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَشِيَّةٌ وَ إِرَادَةٌ فِي ذَلِكَ؟

گفتم: آیا در همین سبیلی هم که او قرار داده
است آیا مشیّت و اراده دارد؟!]

یعنی آن با ارادهٔ خودش برای این شخص راه قرار داده است و راهی را که او قرار داده است هم با مشیت است.

فَقَالَ: أَمَّا الطَّاعَاتُ فِإِرَادَةُ اللَّهِ وَ مَشِيئَتُهُ فِيهَا الْأَمْرُ بِهَا وَ الرِّضَا لَهَا وَ الْمُعَاوَنَةُ عَلَيْهَا.

فرمودند: اما در مورد طاعات ارادهٔ خداوند و مشیت خداوند در اینها امر به این [و رضای به این و یاری نمودن اوست].

در اینجا اشاره به «**ارادهٔ عزم**» است. قبلاً در آنجا گفتم که «**إِنَّ لِلَّهِ إِرَادَتَيْنِ وَ مَشِيئَتَيْنِ إِرَادَةَ حَتْمٍ وَ إِرَادَةَ عَزْمٍ**»^۱ این در اینجا اشاره به ارادهٔ عزم می‌کند. و **إِرَادَتُهُ وَ مَشِيئَتُهُ فِي الْمَعَاصِي النَّهْيُ عَنْهَا وَ السَّخَطُ لَهَا وَ الْخِذْلَانُ عَلَيْهَا.**

اراده و مشیت او هم که عبارت است از نهی‌ای که در اینجا دارد و در معاصی مشیت و اراده‌اش سخط و خذلان و نهی است.

قُلْتُ: فَلِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِيهَا الْقَضَاءُ؟

گفتم: آیا خداوند متعال هم در اینجا قضایی دارد؟!

یعنی خود معاصی را چه نحوه بر عباد حکم می‌کند؟! آیا حکم بر معاصی می‌کند؟! حضرت در اینجا این مطلب را به جهتِ عقابِ مترتبِ بر فعل

^۱ الکافی، ج ۱، کتابُ التَّوْحِيدِ، بابُ الْمَشِيئَةِ وَ الْإِرَادَةِ، ص ۱۵۱. ح ۴.

برگردانند.

قال: نَعَمْ، مَا مِنْ فِعْلٍ يَفْعَلُهُ الْعِبَادُ مِنْ خَيْرٍ وَ شَرٍّ إِلَّا وَ اللَّهِ فِيهِ قَضَاءٌ.

[فرمود: آری، هیچ فعلی را بندگان از خیر و شر

انجام ندهند مگر اینکه خداوند در مورد آن کار،

قضایی دارد.]

خداوند در این قضا دارد، قضای ابتدایی را

حضرت در اینجا نفرمودند؛ بلکه قضای بعدی را که

عقاب و ثواب است در اینجا می فرمایند.

قُلْتُ: فَمَا مَعْنَى هَذَا الْقَضَاءِ؟

پرسیدم: معنی این قضاء چیست؟

قال: الْحُكْمُ عَلَيْهِمْ بِمَا يَسْتَحِقُّونَهُ عَلَى أَعْمَالِهِمْ مِنَ الثَّوَابِ وَ الْعِقَابِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ^۱.

اینکه خداوند حکم می کند [آن ثواب و عقابی که

در دنیا و آخرت] به خاطر اعمالشان مستحقّ آن

هستند [به ایشان داده شود].

این یک روایتی بود که این را خواندیم إن شاء الله

بعداً روایت‌های دیگری که در این باب هست را

می آوریم. کتاب بحار جلد شش را می آوریم و

روایت‌های دیگر را هم می خوانیم بعد آن وقت

نسبت به اینها و همین طور نسبت به بقیه روایات

جمع بندی می کنیم.

^۱ بحار الأنوار، ج ۵، أبواب العدل، باب نفی الظلم والجور عنه تعالى و إبطال الجبر و التفويض و إثبات الأمر بين الأمرين و إثبات الاختيار و الاستطاعة، ص ۱۱، ح ۱۸.

روایت امام صادق علیه السلام در معنای

أمرٌ بین امرین

و همین طور روایت دیگری هست:

الدَّقَائِقُ عَنِ الْأُسْدِيِّ عَنْ خُنَيْسِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْخَزَّازِ عَنِ الْمُفَضَّلِ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَا جَبْرَ وَ لَا تَفْوِضَ وَ لَكِنْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ.
قَالَ: قُلْتُ: مَا أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ؟
قَالَ: مِثْلُ ذَلِكَ مِثْلُ رَجُلٍ رَأَيْتَهُ عَلَى مَعْصِيَةٍ فَتَهَيْتُهُ فَلَمْ يَنْتَهُ فَتَرَكْتُهُ فَفَعَلَ تِلْكَ الْمَعْصِيَةَ فَلَيْسَ حَيْثُ لَمْ يَقْبَلْ مِنْكَ فَتَرَكْتَهُ كُنْتَ أَنْتَ الَّذِي أَمَرْتَهُ بِالْمَعْصِيَةِ.^۱

«مِثْلُ ذَلِكَ مِثْلُ رَجُلٍ رَأَيْتَهُ عَلَى ...» این امر

بین الأمرین [مثل] این است که یک مردی را شما

می بینید که دارد گناه می کند، «فَتَرَكْتَهُ فَفَعَلَ تِلْكَ

الْمَعْصِيَةِ ...؛ شما ترکش می کنید و او این معصیت

را انجام می دهد، حالا که شما او را رها کردی، او را

امر به معصیت که نکردی!» نمی گویند که چون دیگر

رهايش کردید پس رضایت دارید و امرش کردید!

بلکه این ترک از باب این است که این عمل را

برحسب اختیار خودش دارد انجام می دهد. این

معنای امر بین الأمرین است.

^۱ همان، ص ۱۷، ح ۲۷. ترجمه:

«مُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ عَنْ إِمَامِ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَقَلَ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ: لَا جَبْرَ وَ لَا تَفْوِضَ وَ لَكِنْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ. قَالَ: قُلْتُ: مَا أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ؟ قَالَ: مِثْلُ ذَلِكَ مِثْلُ رَجُلٍ رَأَيْتَهُ عَلَى مَعْصِيَةٍ فَتَهَيْتُهُ فَلَمْ يَنْتَهُ فَتَرَكْتُهُ فَفَعَلَ تِلْكَ الْمَعْصِيَةَ فَلَيْسَ حَيْثُ لَمْ يَقْبَلْ مِنْكَ فَتَرَكْتَهُ كُنْتَ أَنْتَ الَّذِي أَمَرْتَهُ بِالْمَعْصِيَةِ.»

آن حضرت فرمودند: حکایت آن کار، مثل مردی است که او را در حال گناه می بینی و او را نهی می کنی، اما توجه (به نهی تو) ندارد و (به همین دلیل) او را به حال خودش رها می کنی و او آن گناه را انجام می دهد، پس اینکه سخن تو را قبول نکرده است و تو او را رها کرده ای، به این معنا نیست که تو به او دستور گناه را داده ای.»

پس معنای امر بین الأمرین طبق این روایت این است که در مسئله جبر و تفویض اعطاء اختیار از ناحیه خداوند به بنده نیست، که دیگر خداوند اختیار ندارد، بلکه در اینجا احکامی هست. و جبر هم این طور نیست که خداوند یک احکامی را تحمیل کرده است، بلکه معنا این است که خداوند متعال اوامر و نواهی ای دارد و بر طبق اوامر و نواهی هم حکم به قضا که همان عقاب و ثواب است انجام خواهد داد. یعنی در اینجا حضرت آن **«اراده عزم»** را در تفسیر **«لا جبر و لا تفویض»** مورد توجه قرار داده است.

این کفر خفی یا شرک خفی است؛ این چیزها منظور است. یعنی اینها شرک عوام یا شرکی که ... با این حساب همه مردم مشرک اند دیگر!

شرک مراتبی دارد مگر در روایت نداریم که امام صادق علیه السلام می فرمایند: **«كُلُّ مَا مَيَّزْتُمُوهُ بِأَوْهَامِكُمْ فِي أَدَقِّ مَعَانِيهِ، مَخْلُوقٌ مَصْنُوعٌ مِثْلُكُمْ مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ!»**^۱

^۱ جامع الأسرار، ص ۱۴۲، با قدری اختلاف. تفسیر آیه نور، ص ۱۵۹: «هرچه را که شما با افکارتان، با آن افکار دقیق و رقیق خود، بخواهید

یعنی بت پرستی همین است دیگر، تا انسان به مقام عرفان حقیقی نرسد که موحد نیست و در شرک است، یا این همه روایات «**إِنَّ الشِّرْكَ أَخْفَى ...**»^۱ شرک مراتبی دارد همه مشرک هستند.

اللهم صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

بشکافید و تمیز بدهید و با آن فکر خدا را بشناسید، آنچه شناخته‌اید پدیده فکر شما و مخلوق شما و ساخته شده ذهن شماست.»

^۱ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۱۳؛ بحار الأنوار، ج ۱۸، أبواب أحواله صَلَّى الله عليه و آله و سلم من البعثة إلى نزول المدينة، باب ۱، ص ۱۵۸:

«مَسْعَدَةُ بْنُ صَدَقَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سُئِلَ عَنْ قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «**إِنَّ الشِّرْكَ أَخْفَى مِنْ دَبِيبِ النَّمْلِ عَلَى صَفَاةٍ سَوْدَاءٍ فِي لَيْلَةٍ ظُلُمَاءٍ**» فَقَالَ: كَانَ الْمُؤْمِنُونَ يَسُبُّونَ مَا يَعْبُدُ الْمُشْرِكُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ كَانَ الْمُشْرِكُونَ يَسُبُّونَ مَا يَعْبُدُ الْمُؤْمِنُونَ فَنَهَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ عَنْ سَبِّ آلِهِتِهِمْ لِكَيْلَا يَسُبَّ الْكُفَّارُ إِلَهَ الْمُؤْمِنِينَ فَيَكُونَ الْمُؤْمِنُونَ قَدْ أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ...» ترجمه:

«امام صادق علیه السلام درباره این فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که همانا شرک نامحسوس‌تر از راه رفتن مورچه در یک شب تاریک بر روی تخته سنگی سیاه است - فرمود: مؤمنان، به معبودهای مشرکان ناسزا می‌گفتند و مشرکان نیز متقابلاً به معبود مسلمانان دشنام می‌دادند. از این رو، برای آنکه مشرکان به خدای مؤمنان ناسزا نگویند، خداوند ایشان را از ناسزا گفتن به معبودهای مشرکان نهی فرمود. بنابراین، مؤمنان ندانسته به خدا شرک آورده بودند.»